

فلسفه استقلال نهاد دین، دانش،

هنر و ادبیات از دولت

سیدعلی محمودی

اوتویبای مشارکتی در نظریه

چندفرهنگی آینده‌اندیشی

سیدمحمدامین قائمی‌راد

ایران در قرن ۲۱

رضا منصوری

اصلاح‌طلبی انتقادی

محسن خیمه‌دوز

ساز و مطالعات فرهنگی





سیدعلی محمودی

## فلسفه استقلال، نهاد دین، دانش، هنر و ادبیات از دولت

### مقدمه

تاملات نظری در باب چگونگی ارتباط میان نهاد دین، دانش، هنر و ادبیات از یک سو و نهاد دولت (حکومت) از سوی دیگر، به قرن هجدهم میلادی باز می‌گردد؛ یعنی دورانی که مفاهیم و ساختارهای دولت مدرن در فلسفه سیاسی اندیشه‌ورانی همانند جان لاک (۱۷۰۴ - ۱۶۳۲)، ژان‌ژاک روسو (۱۷۷۸ - ۱۷۱۲) و ایمانوئل کانت (۱۸۰۴ - ۱۷۲۴)، صورت‌بندی می‌شود. در ایران، می‌توان پیشینه تامل نظری در مورد ارتباط میان دین و سیاست و همچنین نهاد دین و نهاد سیاست را در آثار مهدی بازرگان (۱۳۳۳ - ۱۲۸۶) و مرتضی مطهری (۱۳۵۸ - ۱۲۹۹) ردیابی کرد. آنان در سال‌های نخست دهه ۱۳۴۰ خورشیدی به تبیین این مفاهیم پرداخته‌اند. از این رو، نگرش مفهومی به نسبت میان دین و سیاست در ایران (بدون اندیشه‌ورزی در ارتباط و تعامل میان نهاد دانش، هنر، ادبیات و نهاد دولت)، پیشینه‌ای کمتر از نیم قرن دارد.

چگونگی رابطه میان دین و سیاست و نهادهای آن در ایران طی یک صد سال گذشته، همواره گرفتار سیاست‌زدگی، سطحی‌نگری و ابهام و در تنگنای سوءاستفاده‌های گوناگون بوده است. نخست این که مفاهیمی همچون «رابطه دین و سیاست»، «جلبای دین و سیاست»، «جلبای نهاد دین و نهاد دولت» و «تعامل میان نهاد دین و نهاد دولت»، از روی سهو یا عمد، با یکدیگر خلط شده‌اند. این در هم‌آمیختگی و آشفتگی، به شماری از ارباب سیاست و روحانیت میدان تاخت و تاز داد تا افرادی چون احمد قوام (قوام‌السلطنه) (۱۳۳۴ - ۱۲۴۹) در بیانیه معروف «کشتییان را سیاستی دگر آمد» (۱) از جلبای دین و سیاست در واپسین دوران نخست‌وزیری خود سخن بگوید بدون این که برای مخاطبان آشکار کند که مراد او از جلبای دین و سیاسته جلبای میان دو مقوله دین و سیاست است یا تفکیک وظایف و

نقش‌آفرینی بین نهاد دین و دولت. وجود ابهام در مفهوم‌های یاد شده، برخی از رهبران روحانی را نیز بر آن داشت که در میانه این معرکه اسفناکه از جایگاه پشتیبانی از دین و با تکرار سخن سید حسن مدرس (۱۳۱۶ - ۱۲۴۸) که «دیانت ما عین سیاست ما و سیاست ما عین دیانت ماست» (۲)، خواسته یا ناخواسته، به اندیشه «جلبای نهاد دین از دولت» زیر عنوان مفهوم «جلبای دین و سیاست» حمله‌ور شوند و شماری از اقشار جامعه ایران را علیه اندیشه‌وران و نوگرایان دینی بشورانند.

رفع این گونه مشاجره‌ها، مغالطه‌ها و کینه‌توزی‌ها هنگامی میسر است که در حد امکان، از نسبت میان دین و سیاست و ارتباط میان نهاد دین و نهاد دولت ابهام‌زدایی شود. افزون بر چگونگی ارتباط بین دین و دولت در جامعه ایران، نسبت میان نهادهای دانش، هنر و ادبیات و نهاد دولت نیز در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. از یک سو کسانی بر این باورند که دولت نباید در کار نهادهای علمی، هنری و ادبی دخالت ورزد. آنان به گونه‌ای در این باب سخن می‌گویند که امکان و چگونگی تعامل میان این نهادها در بونه ابهام قرار می‌گیرد و تا مرز امتناع پیش می‌رود. از سوی دیگر، افرادی بر این عقیده‌اند که دولت باید سیاست‌ها و ختم‌شی‌های نهادهای علمی، هنری و ادبی را تعیین و ابلاغ کند و اهالی دانش، هنر و ادب، در خدمت اجرای سیاست‌ها و منویات دولت قرار گیرند.

موضوع این نوشتار، تبیین چگونگی ارتباط نهاد دین، دانش، هنر و ادبیات با دولت است. در این راستا، می‌کوشم پاسخ‌های ممکن دو پرسش بنیادین زیر را مطرح کنم:

۱. چرا نهادهای دین، دانش، هنر و ادبیات باید از دولت مستقل باشند؟
  ۲. آیا نهادهای دین، دانش، هنر و ادبیات می‌توانند از دولت مستقل باشند؟
- پیداست که پرسش نخست از چرایی و پرسش

دوم از امکان / عدم امکان استقلال میان نهادهای دین، دانش، هنر و ادبیات و دولت سخن می‌گوید؛ پرسش نخست دارای جنبه نظری و پرسش دوم، دارای جنبه ساختاری و کارکردی است. افزون بر این‌ها، هر دو پرسش واجد مفهوم‌های کلی و جهان‌شمول است و به دین، دانش، هنر، ادبیات و دولت خاصی محدود نمی‌شود؛ اگر چه در این مقال، ما به این مفاهیم در دایره فرهنگ و تاریخ خودمان، تاکید بیشتر خواهیم کرد.

در آغاز لازم است مراد خود را از دو مفهوم «استقلال» و «نهاد» روشن کنم تا هنگامی که برای نمونه از استقلال نهاد دین و دولت سخن می‌رود، تا آن جا که ممکن است ابهامی پدید نیاید. منظور از استقلال نهاد دین، دانش، هنر و ادبیات انتخاب آزادانه راه‌های نیل به حقیقت و عرضه دستاوردهای آن است. استقلال نهاد دین، به معنی آزادی عمل این نهاد در دین‌پژوهی و دین‌شناسی و ارائه نتایج و دستاوردهای آن در عرصه عمومی و همچنین برخورداری نهاد دین از استقلال ساختاری و مالی است. مراد از استقلال نهاد دانش، هنر و ادبیات، انجام پژوهش‌ها و آفرینش‌های علمی، هنری و ادبی، رها از دخالت‌های دولت و ارائه نتایج آن‌ها به افکار عمومی از طریق بیان و قلم است.

مراد از نهاد دین، مراکز آموزش دینی مانند حوزه‌های علمیه، نهادهای پژوهشی و مراکز عبادی - ترویجی مانند مساجد، حسینیه‌ها و تکیه‌هاست. منظور از نهاد دانش، مراکز آموزش عالی مانند دانشگاه‌ها و نهادهای پژوهشی دولتی و خصوصی است. غرض از نهاد هنر و ادبیات، مراکز آموزشی هنری مانند دانشگاه‌ها، هنر کندها، نمایشگاه‌ها و کارگاه‌های هنری و ادبی، اعم از دولتی و خصوصی است.

### شالوده‌های نظری

فلسفه استقلال نهاد دین، دانش، هنر و ادبیات از دولت، بر شالوده‌های نظری استوار است. بدون تامل

در بنیادهای فلسفی جداسازی این نهادها از دولت منطق تفکیک‌ها، پیوندها و تعامل‌های ساختارهای یاد شده از تبیین و ایضاح برخوردار نخواهد شد. به نظر من، جداسازی مورد بحث دست کم بر پایه سه اصل آزادی اندیشه، حقیقت‌جویی و تساهل و مدارا قابل تبیین و روشن‌گری است؛ هر چند ممکن است بتوان اصل‌های دیگری نیز بر آن‌ها افزود.

### اصل نخست: آزادی اندیشه

اندیشیدن، کارکرد ذهن انسان به عنوان اندیشنده است. اندیشیدن که در ظرفیت و استعداد کلمات و یا نشانه‌ها صورت می‌گیرد، از هر گونه محدودیت و قیدی جز منطق صوری، آزاد است. در ساحت اندیشه، آزادی بر مدار قانون به اندیشنده اعطاء نمی‌شود. او در اندیشیدن، از "آزادی درونی" برخوردار است از کسی یا قدرتی تمنای آزادی نمی‌کند و به عطای آزادی بیرونی از سوی حاکمان حاجت ندارد، چرا که به طور طبیعی آزاد است که بیندیشد و برای اندیشیدن به دریافت مجوز قانونی و شرعی نیامند نیست.

اندیشیدن به مثابه حرکت و کار ذهن، به واقعیت انکاء دارد، اما عین واقعیت به صورت عکس‌برداری از پدیده‌های واقعی نیست بلکه به فهم، تحلیل و نقادی می‌پردازد، واقعیت را با شالوده‌شکنی در هم می‌ریزد، تکه‌تکه می‌کند و از قطعه‌های بر جای مانده به کمک ذهن، صورت‌های تازه و نو می‌آفریند.

### اصل دوم: حقیقت‌جویی

انسان به عنوان اندیشنده و پژوهنده با بهره‌جستن از روش‌های علمی، در پی کشف حقیقت است. هر انسانی می‌تواند کاشف حقیقت باشد، اعم از مرد، زن، سیاه سفید، دیندار، بی‌دین، سنت‌گرا و نواندیش. بنابراین، نیل به حقیقت در انحصار هیچ فرد، صنف، طبقه، سلسله و گروه خاصی نیست. انسان در عین خردورزی و کوشش در راه بردن به صلق و کذب گزاره‌های خبری و انشایی، موجودی خطاپذیر و اهل تشکیک است. انسان‌های عادی (مانند ما) به طور بی‌واسطه به حقیقت راه ندارند. در حقیقت‌جویی، هیچ کس نمی‌تواند مدعی وصول تام و تمام باشد. بنابراین، در حقیقت‌جویی، هیچ کس فصل‌الخطاب و مرشد کامل نیست. پیام‌آوری از حقیقت مطلق، صرفاً کار پیامبران بزرگ است و البته محدود به دانشی است که به آنان وحی می‌شود. دانش انسان، اعم از پیامبر و غیر پیامبر، اندک و محدود است. از سوی دیگر، انسان خطاپذیر و اهل تشکیک در چارچوب امکانات محدود ذهن خود، در راه رسیدن به حقیقت گام برمی‌دارد، اما در بسیاری موارد نمی‌تواند یافته‌های ذهنی خویش را عین حقیقت بدانند و مدعی دستیابی به بلندای یقین شود.

### اصل سوم: تساهل و مدارا

از آن جا که اندیشیدن هیچ‌گونه قیدی را-جز منطق- بر نمی‌تابد و فهم‌های بشری، با خطا، تردید و شک درآمیخته‌اند و نمی‌توان هیچ فرد و طایفه‌ای را تنها سکاندار حقیقت‌یابی و تنها گزاراگر حقیقت‌جویی به شمار آورد، انسان‌ها ناگزیرند بر پایه تساهل و مدارا، عقاید و اندیشه‌های مخالف یکدیگر را تحمل کنند. فهم‌های بشری متفاوت و متنوع، لاجرم به تکرر و تنوع معرفتی و اعتقادی می‌انجامد. از این روست که در طول تاریخ، این همه مکتب‌ها و مذاهب مسلک، روش و نگرش در میان آدمیان پدید آمده است و هر یک مدعی صلق و نیل به حقیقت گشته‌اند. در سپهر تکرر اندیشه‌ها، عقیده‌ها و سنت‌ها، چاره‌ای نیست جز این که به سخنان یکدیگر، با دقت و با دغدغه نزدیک شدن به حقیقت گوش بسپاریم تا از رهگذر گفت‌وگو، هم‌اندیشی و درک متقابل و همچنین نقد و ارزیابی دیدگاه‌های متنوع و متفاوت به سرچشمه‌های حقیقت نزدیک‌تر شویم. اصل‌های سه‌گانه یاد شده به ما می‌آموزد که: نخست آزادی اندیشه امری درونی و رها از هر گونه قید و مانع بیرونی (اعم از قانونی و فیزیکی) است. دوم، حقیقت‌جویی کاری بشری است، در تیول و انحصار افراد و اصناف خاصی نیست، با شک، تردید و خطاپذیری همراه است و دستیابی به حقیقت به صورت‌های متفاوت و در سپهری متکثر و متنوع رخ می‌نماید. سوم، تکرر، گوناگونی و خصلت درونی بودن اندیشه‌ها از یک سو و در نورددین راه‌های بی‌پایان حقیقت‌جویی و دایره‌های طاقت‌سوز تشکیک و خطاپذیری از سوی دیگر، به افراد و دولت (دموکراتیک) می‌آموزد که راه و رسم بردباری و تساهل پیشه سازند، در کار یکدیگر دخالت نوزند، استقلال یکدیگر را به رسمیت بشناسند و حریم خودمختار انسان‌های آزاد را مورد تاخت و تاز قرار ندهند.

بر شالوده این اصل‌های سه‌گانه، فلسفه استقلال نهاد دین، دانش، هنر و ادبیات از نهاد دولت آشکار می‌شود، چرا که جست‌وجوی آزادی اندیشه از یک سو و حقیقت‌جویی و مدارا از سوی دیگر، ایجاب می‌کند دین‌شناسان، دانشمندان و اهل ادب و هنر، فارغ از الزامات دولتی، با وانهان منطق قدرت، بر مدار منطق حقیقت به کار آزادانه دینی، علمی، ادبی و هنری بپردازند. در واقع ماهیت آزادی اندیشه، حقیقت‌جویی و مدارا، به نهاد‌های دین، دانش، هنر و ادبیات می‌آموزد که راه خویش را در آزادی و استقلال از نهاد قدرت سیاسی ببینند تا امکان اندیشیدن آزاد و جویندگی حقیقت برای‌شان فراهم آید. البته جداسازی نهاد‌های یاد شده از دولت، یکسان و

کلیشه‌ای نیست بلکه بر پایه ویژگی‌ها و منطق درونی دین، دانش، هنر و ادبیات و جایگاه هر یک از این نهادها در جامعه شکل‌های متفاوتی به خود می‌گیرد. اکنون به ترتیب به موضوع جداسازی نهاد دین، نهاد دانش و نهاد هنر و ادبیات از دولت می‌پردازیم.

### ۱. نهاد دین

ادیان بزرگ جهان در درازنای تاریخ همواره فرهنگ‌ساز و تمدن‌آفرین بوده‌اند؛ در میان آن‌ها می‌توان به طور خاص از یهودیت، مسیحیت و اسلام یاد کرد. اندیشه‌ها، باورها و ارزش‌های برآمده از دین، الهام‌بخش و انگیزه‌ساز انسان‌ها در تولید فرهنگ‌ها و تاسیس تمدن‌ها بوده‌اند و برگ‌های درخشانی به گنجینه فرهنگ و تمدن بشری افزوده‌اند. بنابراین، به شهادت تاریخ، در آسیا، اروپا، آفریقا و آمریکا، ادیان، افزون بر عرصه خصوصی، بر عرصه عمومی جوامع انسانی، تأثیرات ژرف و شگرف نهاده‌اند و از جمله نظام‌های اجتماعی و امور سیاسی را زیر نفوذ خود قرار داده‌اند. عرصه سیاست آن‌گاه نمایان می‌شود که انسان‌ها در ارتباط و تعامل با یکدیگر، به تنظیم روابط متقابل خویش می‌پردازند. آموزه‌های پرشمار و گوناگون جاری در آیات تورات، انجیل و قرآن، گواه آن است که دین در عرصه عمومی و در ارتباط سیاسی آدمیان، توصیه‌ها و اندرزها و اوامر و نواهی بسیار دارد. بر این اساس، ارتباط میان دین و سیاست بر پایه کتاب و سنت یهودی، مسیحی و اسلامی، موضوعی روشن و آشکار به نظر می‌رسد. البته این سخن به آن معنی نیست که آرای دینداران در تاسیس حکومت برآمده از کتاب و سنت امری یگانه و فارغ از مشاجرات دینی و به ویژه کلامی است. بر پایه این پیش‌درآمد، استقلال نهاد دین از دولت، با مفهوم جدایی دین و سیاست برابر نیست و نباید این دو مفهوم را یگانه‌پنداشت. اثبات ادعای جدایی دین از سیاست، می‌تواند بر این پایه استوار باشد که نخست به اثبات فقدان گزاره‌های سیاسی و یا گزاره‌های ناظر به امور سیاسی برآمده از دین، میان آدمیان بپردازیم و سپس، به این نتیجه‌گیری دست یابیم که دین، آموزه‌هایی در رابطه با امور جمعی افراد ندارد. برداشت من از کتاب و سنت در ادیان یهودی، مسیحی و اسلام این است که فقره‌های پرشماری در تورات، انجیل و قرآن، ناظر به بیان صلق و کذب و یا باید و نباید در امور اجتماعی، اقتصادی، حقوقی و سیاسی و در عرصه عمومی جامعه بشری است. در این میان، اندیشه جدایی نهاد دین و دولت مقوله‌های دیگر است. این اندیشه، دارای پیشینه تاریخی، صورت‌بندی‌های نظری و پیامدهای ساختاری و کارکردی است که به طور فشرده به هر یک می‌پردازیم.

## منظور از استقلال نهاد دین، دانش، هنر و ادبیات، انتخاب آزادانه راه‌های نیل به حقیقت و عرضه دستاوردهای آن است

روزگار ما با نظر به جوامع و کشورهایمانند ایران که در عمل با این موضوع درگیر بوده‌اند، روشن تر از آن است که نیاز به شرح و بسط درازدامن داشته باشد. هنگامی که نهاد دین از نظر مالی به دولت و هر قدرت مسلط دیگر وابسته شود مجبور است

اندیشه استقلال نهاد دین از دولت در اندیشه‌های جان لاکه صورتی نظری و فلسفی یافته است. در نگاه لاکه کار دولت نگاهبانی از حقوق و آزادی‌ها و تامین امنیت شهروندان در یک حکومت مننی است که بر مدار قرارداد اجتماعی و بر پایه رضایت شهروندان، حاکمیت مردم را عینیت می‌بخشد. به سخن دیگر، دولت به نمایندگی از سوی مردم نقشی "بیرونی" به عهده دارد و دخالت دولتمردان در آزادی‌های مذهبی و رابطه اشخاص با خانواده - که مربوط به ساحت "درونی" زندگی فردی و جمعی شهروندان است - دخالتی ناروا و تجاوزی آشکار به قلمرو حقوق مردم است. در واقع، مردم اختیار دینداری، رستگاری روان‌ها و هدایت و ارشاد خویش را به دولت برگزیده خود نماندند که این دولت دارنده حق دخالت در آزادی‌های مذهبی آنان باشد. لاکه بر این اساس، از جدایی میان کلیسا و دولت سخن رانده است. نهاد دین، در نگاه لاکه یک جامعه آزاد و داوطلبانه است که با تصمیم و انتخاب دینداران بر پا می‌گردد.<sup>۵</sup> دولت به هیچ وجه حق ندارد در کار نهادهای دینی دخالت ورزد؛ همان‌گونه که نهادهای دینی نباید در وظایف مننی دولت مداخله کنند. اصولاً دین‌گرایی کاری داوطلبانه است که افراد با اختیار و انتخاب شخصی به آن مبادرت می‌ورزند؛ دینداری نه بر پایه زور و اعمال قدرت سیاسی، بلکه بر مبنای گزینش آگاهانه فارغ از فشار نهادهای سیاسی و دیگر مراکز قدرت صورت می‌گیرد. از این رو، با توسل به زور و اجبار و با پشتوانه سلطه دولتی، نمی‌توان جامعه‌ای دارای افراد با ایمان و رفتار مومنانه پدید آورد.

اندیشه استقلال نهاد دین از دولت در فلسفه سیاسی و آرای ایمانوئل کانت در باب دین، ابعاد و زوایای نوینی به خود می‌گیرد. از دیدگاه کانت ساماندهی نهاد دین، از تدوین قانون اساسی و نظام‌نامه داخلی گرفته تا آموزش‌های دینی و اندرزها و آداب عبادی، یکسره به عهده آموزگاران و کارگزارانی است که مردم آزادانه برمی‌گزینند. دولت حق دخالت در کار نهاد دین را ندارد. کانت در رساله مابعدالطبیعه اخلاق - که در سال‌های پایانی عمر خود نوشته است - به طور آشکار و صریح، از استقلال حقوقی و ساختاری نهاد دین در برابر دولت سخن می‌راند: "حکومت به طور قطع حق ندارد در مورد قانون

اساسی داخلی کلیسا (و) برای سروسامان دادن به امور کلیسا که با سود آن مناسب باشد قانون بگذرانند یا در موضوع‌های ایمانی و آداب عبادی، دستورها و فرمان‌هایی برای مردم صادر کنند، زیرا تمامی این امور باید به طور کامل به آموزگاران و مشاورانی سپرده شود که مردم، خودشان، آنان را برگزیده‌اند.<sup>۶</sup> البته استقلال نهاد دین از دولت، حقوق و اختیارات دولت در نگاهبانی از امنیت جامعه را منتفی نمی‌کند. هرگاه حریم امنیت جامعه مورد تجاوز قرار گیرد دولت به نمایندگی از سوی شهروندان حق دارد بر پایه قانون در برابر قانون‌شکنی و ناامنی واکنش نشان دهد و وارد عمل شود. قلمرو صلح عمومی، به تعبیر کانت، حوزه عملکرد قانونی دولت است. هنگامی که این قلمرو مورد تجاوز واقع شود، دولت از آن‌جا که مسئول پاسداری از امنیت جامعه است می‌تواند در حوزه اختیار و کارکرد خود وظایف قانونی خویش را انجام دهد. بر این اساس، دولت فقط از یک "حق منفی" در برابر نهاد دین برخوردار است. یعنی اصل بر آزاد بودن نهاد دین و استقلال آن از دولت است مگر این که نهاد دین از حریم مستقل خود تجاوز کند و عرصه امنیت و صلح عمومی را که حوزه اختیار و کارکرد دولت است، با در پیش گرفتن مشی مسلحانه در عمل مورد تهدید قرار دهد. در این صورت دولت می‌تواند از این حق منفی استفاده کند.<sup>۷</sup> نتیجه می‌گیریم که دولت به هیچ وجه در جایگاهی قرار ندارد که در مورد صلح و کذب و باید و نباید گزاره‌های دینی، کلوری و تصمیم‌گیری کند. دولت نه استاد معرفت‌شناسی جامعه است نه آموزگار اخلاق آدمیان و نه واعظ ثواب و گناه و بهشت و دوزخ شهروندان. دولت صرفاً نماینده مردم است در نگاهبانی از امنیت ملی و برون‌مرزی، تامین حقوق و آزادی‌های شهروندان و اداره امور مننی مردم. موضوع استقلال مالی نهاد دین از دولت در قرن هجدهم میلادی، از حوزه مطالعه و ارزیابی کانت دور نمانده است. کانت در این باره می‌نویسد: "بار مسئولیت پرداخت مخارج نگهداری کلیسا نمی‌تواند به دوش دولت بیفتد. این مخارج باید توسط آن بخش از مردم که از عقیده و کیش خاصی بیرونی می‌کنند یعنی از سوی جماعت [مردم] تامین شود."<sup>۸</sup> به نظر می‌رسد فلسفه استقلال مالی نهاد دین در

منویات، سیاست‌ها و توقعات اصحاب سیاست و قدرت را نیز نصب‌العین خویش قرار دهد. این وابستگی که از "دیکت" کردن سیاستگذاری‌ها آغاز می‌شود می‌تواند تا حد تنزل و سقوط نهاد دین به عنوان ابزار و آلت قدرت سیاسی، بیش رود. در این صورت نهاد دین از مسیر دین‌پژوهی و دین‌شناسی آزادانه و مستقل و از شکل جامعه داوطلبانه دینداران خارج می‌شود و به عنوان شعبه‌ای از دستگاه دولته در دایره مناسبات اراده مطوف به قدرت سیاسی در می‌آید. چنین نهاد وابسته‌ای، نه تنها از پویایی، زاینده‌گی و سازندگی تهی می‌شود بلکه مخاطبان آزاد و ارسته و آزاداندیش خود را نیز به تدریج از دست می‌دهد و لاجرم با شماری از حقوق‌بگیران حرفه‌ای و تنگ‌مایه خویشتن را دلخوش می‌دارد. در ادبیات اجتماعی ایران، چنین افرادی را "علمای سوء" و "عاظ السلاطین" و "آخوندهای درباری" نامیده‌اند.

در گستره فلسفه سیاسی معاصر، آرای جان رالز (۱۹۲۱-۲۰۰۲) بر مدار استقلال نهاد دین از دولت قرار دارد. رالز در کتاب نظریه‌های درباره عدالت (۱۹۷۱) از عدم صلاحیت دولت در جانبداری از یک دین خاص و یا اعمال مجازات نسبت به نهادهای دینی و اعلام عدم شایستگی این‌گونه نهادها سخن می‌گوید. در نگاه رالز، نهادهای دینی می‌توانند آزادانه بیان سان که اعضای آن‌ها می‌خواهند سامان یابند و از زیست درونی و نظم و ترتیب برخوردار باشند. رالز در ادامه به محدودیت آزادی وجدان بر پایه "منافع عمومی" و "نظم و امنیت عمومی" اشاره می‌کند؛ محدودیتی که از دیدگاه مبتنی بر قرارداد سرچشمه می‌گیرد. البته رالز بلافاصله می‌افزاید که پذیرش این محدودیت بیان معنی نیست که منافع عمومی - با هر مفهومی - بر منافع اخلاقی و دینی برتری دارد. همچنین، محدودیت یاد شده مستلزم آن نیست که دولت به مسائل دینی به مثابه اموری بی‌اثر بنگرد یا هنگام چالش میان عقاید فلسفی با امور دولتی، با اعمال فشار به این‌گونه عقاید برای خود حقی قائل شود. از دیدگاه رالز، ورود به این‌گونه مسائل بر پایه قانون اساسی عادلانه، در صلاحیت دولت نیست. دولت باید به مثابه نهادی شامل شهروندان برابر، شناخته شود. دولت خود را با آموزه‌های فلسفی و دینی درگیر نمی‌کند بلکه تعقیب منافع اخلاقی و روحانی افراد را بر پایه اصل‌هایی که خود در وضعیت

برابری اولیسه بر سر آن توافق می کنند، سامان می بخشد. از آن جا که اصل عدالت هیچ گونه حق و وظیفه ای برای دولت یا اکثریت به منظور ورود به مسائل اخلاقی و دینی قائل نیست، حتی دولت دنیاگرا (سکولار) نیز در این زمینه فاقد صلاحیت تمام عیار است. در واقع، صلاحیت دولت به تضمین شرایط بهره مندی از آزادی اخلاقی و دینی، محدود می شود.<sup>۹</sup> بر پایه آنچه گذشت، رالز با تاکید نسبت به استقلال نهاد دین در برابر دولت، با نظر به اندیشه های لاک و کانت، فقط آن گاه محدودیت آزادی دینی را می پذیرد که نظم عمومی و منافع عمومی در مخاطره قرار گیرد. البته رالز در این مقام، با حزم و احتیاط فراوان سخن می گوید. به نظر او، محدودیت آزادی وجدان هنگامی توجیه پذیر و قابل قبول است که انجام ندادن کاری، به نظم عمومی - که دولت متکفل آن است - زیان وارد آورد. چنین محدودیتی آن گاه منطقی است که بر پایه گواه و شاهد صورت پذیرد و به شکلی قانع کننده برای همگان قابل پذیرش باشد. چنین کاری باید از جانب داری مشاهده و نظارت متداول و از اسلوب های فکری (شامل شیوه های پرسش عقلانی علمی که جنرال انگیز و اختلافی نباشد) و عموماً به عنوان امری صواب به رسمیت شناخته می شود، برخوردار گردد.<sup>۱۰</sup>

اندیشه استقلال نهاد دین از دولت در ایران - چنان که در مقدمه یاد کردیم - در ابعاد نظری، دست کم پیشینه ای در حدود ۵۰ سال دارد. مهدی بازرگان در مرز میان دین و سیاست (۱۳۴۱) به طرح این دیدگاه می پردازد که نهادهای دینی (انجمن های اسلامی) نباید به فعالیت سیاسی بپردازند و نهادهای سیاسی (احزاب و جمعیت ها) نباید نقش مراکز ترویج دینی را ایفا نمایند. افزون بر این، تاکید می کند که بهره برداری ابزاری از دین در جهت مقاصد سیاسی و رقابت های حزبی، جفا در حق دین و دینداران است.<sup>۱۱</sup> بازرگان در مقاله "انتظارات مردم از مراجع" (۱۳۴۱) و در کتاب آخرت و خدای هدف بعثت انبیاء اندیشه های خود را در باب رابطه دین و سیاست و همچنین رابطه نهاد دین و دولت، به گونه ای آشکار و تفصیلی مطرح می کند. در نگاه بازرگان، نهاد دین باید در برابر دولت از استقلال خود نگاهبانی کند، دولت حق دخالت در نهاد دین را ندارد و باید از اعمال زور بر نهاد دین و تهدید یا تطمیع آن خودداری ورزد. بازرگان می افزاید که حتی اگر یک حکومت دینی تمام عیار به دست دینداران با اخلاص تاسیس گردد، این حکومت نباید در "دین و ایمان و اخلاق مردم" دخالت کند زیرا نقش دولت عبارت است از تأمین امنیت ملی و نگاهبانی از حقوق و آزادی های مردم. بنابراین، از آن جا که سرشت

دولت به دست آوردن قدرت و نگاهداری از آن است و "دولت، یعنی قدرت و زور"، راهیابی به امور درونی و معنوی مردم، کار دولت نیست و وابستگی نهاد دین به قدرت دولت، نهاد دین را در چشم مومنان، خوار و خفیف خواهد کرد.<sup>۱۲</sup>

در اندیشه بازرگان، نسبت نهاد دین و دولت در یک "معادله یک طرفه" صورت بندی می شود. به این معنی که چون نقش دولت انسان سازی نیست، دولت قادر به پرورش انسان دیندار و اخلاق مدار نخواهد بود، اما دینداران و اخلاق مداران می توانند از رهگذر برپایی نهاد دین، حکومت دینداران تاسیس کنند.<sup>۱۳</sup> شهید مطهری در مقاله "مشکل اساسی در سازمان روحانیت" (۱۳۴۱) با بیانی آشکار از ضرورت استقلال نهاد دین در برابر دولت سخن می گوید. او در بحث استقلال نهاد دین، بر استقلال مالی نهاد دین تاکید خاص دارد و بر این باور است که وابستگی مالی این نهاد به دولت، آن را از آزادی و استقلال محروم می سازد. مطهری می نویسد:

"مجتهدین شیعه، بودجه خود را از دولت دریافت نمی کنند و عزل و نصب شان به دست مقامات دولتی نیست. روی همین جهت همواره استقلالشان در برابر دولت ها محفوظ است؛ قدرتی در برابر قدرت دولت ها به شمار می روند و ایحاناً در مواردی سخت مزاحم دولت ها و پادشاهان بوده اند. همین بودجه مستقل و اتکاء به عقیده مردم است که سبب شده در مواقع زیادی با انحراف دولت ها معارضه کنند و آن ها را از پای در آورند..."<sup>۱۴</sup>

در نگاه مطهری، نهاد دین فقط در صورتی که به مردم متکلی باشد می تواند با بیدادگری ها و خودکامگی های دولت ها به مبارزه برخیزد؛ اما وابستگی این نهاد به توده های عوام، همانند وابستگی به دولت، آفتی بزرگ برای نهاد دین است، زیرا وابستگی این نهاد به دولت موجب از دست رفتن "خدمت" آن می شود و وابستگی به توده آن را از "حریت" (آزادی) بی نصیب می سازد.<sup>۱۵</sup> او می نویسد:

"آفتی که جامعه روحانیت ما را فلج کرده و از پا در آورده است "عوام زدگی" است. عوام زدگی از سیل زدگی، زلزله زدگی، مار و عقرب زدگی بالاتر است. این آفت عظیم، معلول نظام مالی ما است. [...] روحانیت عوام زده ما چاره ای ندارد از این که هر وقت یک مساله اجتماعی می خواهد عنوان کند، به دنبال مسائل سطحی و غیراصولی برود و از مسائل اصولی صرف نظر کند و یا طوری نسبت به این مسائل اظهار نظر کند که با کمال تاسف علامت تاخر و منسوخیت اسلام به شمار رود و وسیله به دست دشمنان اسلام بدهد."<sup>۱۶</sup>

مطهری در ادامه، "حکومت عوام" را این گونه

معرفی می کند:

"حکومت عوام منشأ رواج بی حد و حصر ریا و مجامله و تظاهر و کتمان حقایق و آرایش قیافه و پرداختن به هیکل و شیوع عناوین و القاب بالابلند در جامعه روحانیت ما شده که در دنیا بی نظیر است. حکومت عوام است که آزادمردان و اصلاح طلبان روحانیت ما را دل خون کرده و می کند..."<sup>۱۷</sup>

مطهری که در سال های نخستین دهه ۱۳۴۰ اصلاح نهاد دین را در "آزادی" و در گشودن "غل و زنجیرهای می دانست" که "به دست و پای این موجود زنده و فعال بسته شده"<sup>۱۸</sup> و بر این باور بود که: "راه اصلاح این نیست که روحانیت ما مانند روحانیت مصر تابع دولت شود"<sup>۱۹</sup>، تا واپسین سال های زندگی خود، بر پابندی به این دیدگاه ها باقی ماند و بر آن ها پای فشرد. مطهری در گفت و گویی که دو هفته پیش از شهادت خود (در فروردین ماه ۱۳۵۸) انجام داد، درباره استقلال نهاد دین در برابر دولت و در تبیین اندیشه های امام خمینی (ره) در این زمینه، می گوید:

"روحانیت باید مستقل بماند، همچنان که در گذشته مستقل بوده است و نهضت هایی که روحانیت کرده به دلیل مستقل بودنش بوده. این که روحانیت شیعه توفیق پیدا کرده که چندین نهضت و انقلاب را در صد ساله اخیر رهبری بکند، به دلیل استقلالش از

دستگاه های حاکمه وقت بوده"<sup>۲۰</sup>

در اندیشه مطهری، نهاد دین باید از دولت جدا و مستقل باشد، اعم از این که دولت اسلامی بر سر کار باشد یا دولت غیر اسلامی. او می گوید:

"حالا هم که باز حکومت اسلامی می شود، با این که حکومت اسلامی است، ایشان [امام خمینی (ره)] معتقدند که روحانیت مستقل و به صورت مردمی مانند همیشه باقی بماند و روحانیت آمیخته با دولت نشود. ایشان با این که روحانیت به طور کلی وابسته به دولت شود - آن چنان که روحانیت اهل تسنن هست - به شدت مخالف اند، ولو در دوره حکومت اسلامی و نیز با این که روحانین بیایند جزء دولت بشوند و پست های دولتی را رسماً اشغال بکنند، مخالف اند."<sup>۲۱</sup>

بر این اساس، مطهری بر نگرشی که مدعی است اکنون که دولت دینی در ایران تاسیس شده و دین و قدرت سیاسی به هم در آمیخته، پس باید نهاد دین و نهاد دولت یگانه شوند، از اساس خط بطلان می کشد و این، موضوعی اساسی، ظریف و بسیار مهم در اندیشه اوست.

مطهری حتی از استقلال نهاد دین در برابر دولت

فراتر می‌رود و این دیدگاه را مطرح می‌کند که روحانیون نباید بر کرسی قدرت تکیه زنند و سمت‌های دولتی را به اشغال خود درآورند. او در گفت‌وگوی یاد شده آشکارا تأکید می‌کند:

«به هر حال روحانیت نه به طور مجموعه و دستگاه روحانیت باید وابسته به دولت بشود و نه افرادی از روحانیین بیایند پست‌های دولتی را به جای دیگران اشغال کنند»<sup>۲۲</sup>.

آموزه مطهری این است که دولت باید کار خود را بکند و نهاد دین نیز وظایف خود را انجام بدهد و این دو در مسئولیت‌های یکدیگر مداخله نکنند. او می‌افزاید:

«روحانیت باید همان پست خودش را که ارشاد و هدایت و نظارت و مبارزه با انحرافات حکومت‌ها و دولت‌هاست، حفظ بکند؛ در آینده هم همین پست را باید حفظ بکند»<sup>۲۳</sup>.

در نگاه مطهری، فقط در فقدان افراد صالح برای تصدی سمت‌های دولتی، روحانیون می‌توانند بر پایه ضرورت، چون کس دیگری نیست، در سمت‌های حکومتی وارد شوند، در غیر این صورت، یعنی شرایطی که روحانی و غیرروحانی هر دو وجود دارد تا چه رسد که در شرایط بهتر وجود داشته باشد، اولویت با غیرروحانی است.<sup>۲۴</sup>

## استقلال نهاد دین، به معنی آزادی عمل این نهاد در دین پژوهی و دین‌شناسی و ارائه نتایج و دستاوردهای آن در عرصه عمومی و همچنین برخورداری نهاد دین از استقلال ساختاری و مالی است

بر این اساس، مطهری با جنبداری آشکار از اندیشه استقلال نهاد دین از دولت، نقش اصلی نهاد دین را ارشاد، هدایت، نظارت و مبارزه با انحرافات حکومت‌ها می‌داند و روحانیون را از اشغال کرسی‌های قدرت سیاسی منع می‌کند. این دیدگاه به روشنی با نفی «امتیاز ویژه» برای روحانیون، حکومت صنفی طبقه روحانیت را از بنیان رد می‌کند و «حکومت اسلامی» را به هیچ وجه برابر با «حکومت طبقه روحانیون» نمی‌داند.

بر پایه آنچه گذشت، درمی‌یابیم فلسفه استقلال نهاد دین از دولت به سرشت هر یک از این دو

نهاد باز می‌گردد که یکی جامعه دوطولبانه و آزادانه دینداران و در کار دین پژوهی، دین‌شناسی و آموزش و ترویج آموزه‌های دینی است و دیگری، نهاد اقتدار، امنیت و منافع ملی و نگاهبانی از حقوق و آزادی‌های شهروندان، بنابراین، هر یک از این ساختارها می‌باید اهداف و غایت‌های خاص خویش را - بدون تجاوز به قلمرو یکدیگر - دنبال کنند.

## ۲. نهاد دانش

انتقال دانش‌ها به جویندگان، انجام پژوهش‌های علمی، ابداع نظریه‌ها و سرانجام گفت‌وگو و نقادی پیرامون یافته‌های علمی، به عنوان کارکردهای نهادهای حوزوی، دانشگاهی و پژوهشی در جهت کشف حقیقت، کارهایی مستقل‌اند که نمی‌توانند از قدرت و فرمانروایی دولت پیروی کنند. کار علمی و پژوهشی، در پی کشف حقیقت است و وابستگی آن به دستگاه قدرت سیاسی و پذیرش اوامر و نواهی دولتی در پیموندن و چگونه پیموندن راه‌های وصول به حقیقت، آن را درون‌تهی و تباه می‌سازد. اگر قدرت سیاسی به تحمیل رویکرد خاص و ایجاد حد و مرز برای اندیشیدن علمی و فلسفیدن برخیزد، آشکارا قلمرو نهاد دانش را مورد تجاوز قرار داده و بی‌طرفی خود را نقض کرده است.

دولت دموکراتیک از دست‌اندازی به مرزهای دانش خودداری می‌کند، حد و اندازه قدرت خود را می‌شناسد و پای خود را از گلبیم قدرت محدود خویش فراتر نمی‌نهد. دولت دموکراتیک به جای دخالت و تعیین تکلیف برای اهل دانش و پژوهش، سازوکارهای لازم را برای تعامل سازنده میان دولت و نهاد دانش، تدوین می‌کند و به اجرا می‌گذارد. دانشگاه در رشته‌های گوناگون، دانشجویان را برای به گردش درآوردن چرخ‌های اداره جامعه آماده می‌کند. دولت حق دارد نیازهای خود به رشته‌های مختلفه اولویت‌های تخصصی و تعداد افراد متخصص مورد نیاز را با مدیریت دانشگاه در میان بگذارد. بر این اساس، دانشگاه و دولت، در تعاملی پویا با یکدیگر همکاری می‌کنند. حد ارتباط دولت و نهاد دانش، اهم از آموزشی و پژوهشی، دادن بودجه به نهاد دانش و درخواست آموزش و پرورش افراد متخصص و کارآموده است. این‌که دانشگاه‌ها و نهادهای پژوهشی از چه روش‌های علمی برای رسیدن به حقیقت استفاده کنند، چه پرسش‌هایی مطرح سازند و یا از طرح چه پرسش‌هایی اجتناب ورزند، به چه پاسخ‌ها و نتایجی برسند و چه اصلاح‌ها و جرح و تعدیل‌هایی در فرایند کار علمی و پژوهشی به عمل آورند، همگی از حدود اختیارات و دخالت‌های دولت خارج است. طنزآمیزترین اتفاقی که ممکن است در دانشگاه‌ها و نهادهای پژوهشی بیفتد این است که دولت به استادان، نظریه‌پردازان

و پژوهشگران دستور بدهد که چگونه تدریس کنند چه روش‌هایی در پژوهش‌های علمی به کار گیرند به چه نتایجی دست یابند و در چه موضوعات و در کدام چارچوب‌ها نظریه‌پردازی کنند. برای نمونه، اگر در نظر سنجی‌های علمی - با در نظر گرفتن درصدی از خطا - نتایجی به دست آید که برای دولت ناخوشایند باشد، دولت می‌تواند با بهره‌برداری از این نتایج، در اصلاح و ترمیم کار خود بکوشد و ایرادهای کار خود را برطرف سازد؛ نه این‌که از اهل دانش و پژوهش - یعنی نظر سنجان - یا وارد آوردن تهمت و اتهام و با حبس و زجر، انتقام بگیرد. در پیش گرفتن چنین سیاستی از سوی دولت، عین خردگریزی و دانش‌ستیزی است، زیرا اعتماد معطوف به واقع‌گرایی و رهیافت علمی را خدشه‌دار می‌سازد و ارکان دولت را در هاویه جهالت و وابستگی فرو می‌برد.

موضوع استقلال نهاد دانش از دولت، ذهن کانت را در واپسین سال‌های زندگی به خود مشغول کرده بود. کانت در کشاکش دانشکده‌ها، از دو دسته «دانشکده‌های فراتر»<sup>۲۵</sup> و «دانشکده فروتر»<sup>۲۶</sup> سخن می‌گوید. دانشکده‌های فراتر، عبارت‌اند از دانشکده الهیات، دانشکده حقوق و دانشکده پزشکی. دانشکده فروتر، دانشکده فلسفه است. کانت یادآور می‌شود که دولت‌ها به دانشکده‌های فراتر، توجه و دلبستگی خاص دارند زیرا بر زندگی مردم تأثیرات مستقیم می‌گذارند. کانت به درستی می‌پذیرد که دولت در مورد نیازهای تخصصی و تعداد متخصصان برای اجرای سیاست‌های خود، اعمال نظر قانونی کند؛ اما کارکرد علمی و پژوهشی دانشکده‌های فراتر در راه بردن به حقیقت به طور مطلق خارج از حیطه وظایف دولت است. بنابراین، از دیدگاه کانت، نهاد دانش در هیات دانشکده‌های فراتر، در برابر نهاد دولت، استقلال دارد. دولت صرفاً می‌تواند یک نظارت قانونی و بیرونی بر نهاد دانش اعمال کند.<sup>۲۷</sup>

کانت با فروتنی، دانشکده فلسفه را «دانشکده فروتر» نامیده است، چرا که این دانشکده به اندازه دانشکده‌های فراتر، به طور مستقیم با حاجات روزمره جامعه سروکار ندارد. اما در واقع امر، این دانشکده فلسفه است که در کار دانشکده‌های الهیات، حقوق و پزشکی، با نگاهی نقادانه و پرسشگر، دآوری می‌کند. دانشکده فلسفه، فرآورده‌های دانش و نظریه‌های علمی برآمده از دانشکده‌های فراتر را در بوته نقد و آزمون می‌گذارد و در مورد نسبت این دستاوردها با مقوله‌های انسان، اخلاق، دین و سیاست و مانند این‌ها، به نقادی و ارزیابی می‌نشیند. آشکار است که نتایج دآوری‌های دانشکده فلسفه به دانشکده‌های فراتر می‌آموزد که نظریه‌ها، ابداع‌ها و کشفیات آنان تا چه اندازه با انسان و نیازهای فردی

و جمعی او سازگاری و تناسب دارند. بنابراین، کتاکش دانشکده‌ها، به معنی جنگ و نزاع میان دانشکده‌های فراتر و دانشکده فروتر نیست؛ بلکه از داد و ستدی سودمند و تعاملی پویا و کارگشا در میان آنان حکایت می‌کند.<sup>۲۸</sup>

بر این اساس، استقلال نهاد دانش از دولت از یک سو آزادی مراکز دانشگاهی و پژوهشی را در راه مطالعه انتقال دانش‌ها، نقادی علمی و نوآوری تأمین می‌کند و از سوی دیگر این فرصت را برای دولت فراهم می‌سازد که از دستاوردهای علمی، پژوهشی و نظریه‌پردازی‌های این نهاد، برای سیاست‌گذاری، ارزیابی عملکرد و نوسازی جامعه بهره‌برداری کند.

### ۳. نهاد هنر و ادبیات

هنر و ادبیات برآیند گره‌خوردگی خیال با واقعیت و خلق اندیشه‌های نو و بدیع از سوی نویسنده و هنرمند در صورت‌های گوناگون است. هنر و ادبیات در عرصه اندیشه آزاد متولد می‌شود و از آن‌جا که واقعیت و خیال را به هم می‌آمیزد، حتی می‌تواند در مواردی از قیدهای منطق صوری رها شود و خود، در منطقی تازه چهره بگشاید. کار هنرمند و نویسنده در آفرینش هنری و ادبی، نامعین و غیرقابل پیش‌بینی است. البته در آغاز پدیده‌ای ذهن هنرمند و نویسنده را به خود مشغول می‌دارد؛ او با این پدیده رابطه حسی و عقلی برقرار می‌کند: تخیل با آن می‌آمیزد و صورتی از اندیشه خلق می‌شود که حتی برای هنرمند و نویسنده، از پیش قابل اندازه‌گیری و پیش‌بینی نیست. چیزی در زهدان ذهنی او به تدریج شکل می‌گیرد، رشد می‌کند، به مرحله تولد می‌رسد، به دنیا می‌آید، اما هنرمند و نویسنده، به درستی نمی‌داند که این نوزاد کیست، چه شکل و شمابلی دارد، در چه حد و قوای است و هنگامی که پای در جهان واقعیت نهاد، چه سرشت و سرنوشتی پیدا می‌کند. کار هنری و ادبی، دارای چنین وضعیتی است. اکنون، پرسش از استقلال نهاد هنر و ادبیات از دولت، پرسشی بدیهی می‌نماید.

چگونه هنر و ادبیات با این ویژگی‌ها و خصصیت‌های ذاتی (پیدایش در آزادی، شکل‌گیری و رشد در آزادی و تجسم یافتن در آزادی)، می‌تواند قیومیت و آمریت قدرت سیاسی (یا هر قدرت دیگری) را بپذیرد؟ وقتی برای خود هنرمند و نویسنده آشکار نیست که فرایند کار هنری و ادبی، از آغاز تا پایان، به صورت کیفی و کمی، چه مسیری را طی می‌کند چه هنگام آغاز می‌شود و چه هنگام پایان می‌یابد و چه درونمایه و صورتی به خود می‌گیرد، چگونه هنرمند و نویسنده می‌توانند به دولت تضمین بدهند که اجراکننده سیاست‌های آن باشند؟ اساسا کار هنری و ادبی به معنی واقعی کلمه، نه بخشنامه‌پذیر است و نه می‌تواند

بر ملار منویات و فرمان‌های خلبانان قدرت شکل بگیرد. آمریت دولت تمامیت‌خواه یا اقتدارگرا بر ساحت هنر و ادبیات، فقط به پیدایش هنر و ادبیات کاذب، مقلوب و مغلوب می‌انجامد، نه آفرینش صورت‌های نوین هنر و ادبیات که به طور آزاد و طبیعی از ژرفای جان هنرمند و نویسنده تراویده باشد. بنابراین، هنر و ادبیات دستوری، یا هنر و ادبیات رسمی، نه هنر اصیل و واقعی است و نه ادبیات بدیع و معنوی. گاه شنیده می‌شود که ارباب قدرت با تکیه به سلاح، از صلاح هنرمند و نویسنده در کار هنری و ادبی سخن می‌گویند که "باید پیام داستان این‌گونه باشد و" نباید تولید موسیقی و نقاشی آن‌گونه باشد. اینان اگر می‌دانستند که عرصه هنر و ادبیات با واژه‌های آمرانه و ناهیهانه به کلی بیگانه است این‌گونه سخنان را به زبان نمی‌آوردند. این که هنرمند و نویسنده در آفرینش داستان کوتاه و بلند، شعر، موسیقی، تئاتر، سینما، نقاشی، مجسمه‌سازی و... چه طرح‌هایی در افکندند، در چه سبک و اسلوبی کار کنند و چه آثاری پدید آورند، مطلقا خارج از قلمرو دخالت‌های دولت است. اساسا این فرایند پیچیده و بغرنج-چنان‌که گذشت- حتی در اختیار خود هنرمند و نویسنده هم نیست؛ پس چگونه می‌تواند در گستره آمریت و اقتدار دولت جای گیرد؟

گاه شنیده می‌شود که برخی سیاستمداران می‌گویند هنر و ادبیات باید "در خدمت" این یا آن عقیده و "پشتیبان" این حکومت یا افرادی خاص باشد. شاید این افراد نمی‌دانند که هنر و ادبیات ابزار و "وسيله" نیست که در راه خدمت به این و آن به کار گرفته شود. نگاه ابزار به هنر، داستان، سینما و موسیقی، جایگاه این هنرها را در حد شیء و "آلت فعل" پایین می‌آورد. به نظر می‌رسد شماری از خلبانان قدرت، همان‌گونه به هنر و قصه و موسیقی می‌نگرند که به ابزارها و سازوکارهای گوناگون تحکیم و تثبیت قدرت سیاسی، در حالی که "هنر" که از گوهر برتر است- نمی‌تواند به ماده‌ای برای

صورت بخشیدن به تبلیغات رسمی تبدیل شود. هنر و ادبیات، تراوش اندیشه خلاق و خیال‌انگیز هنرمند و نویسنده است در صورت‌های گوناگون هنری و ادبی. پذیرش "سفارش" سیاسی، دینی، بی‌دینی، حزبی، مرامی و عرفانی، به شرط مزد- یا به امید پاداش در روز بازپسین- کار هنرمند و نویسنده آزاد و آگاه و اندیشه‌ور نیست. اصحاب هنر و ادبیات به عنوان سرسپردگان حقیقت و پرچمداران آزادی و عدالت از هفت دولت آزادند، به ویژه هنگامی که شماری از این دولت‌ها، خودکامه، تمامیت‌خواه و ستمگر باشند. هنرمند و نویسنده باایمان، انسانگرا، وطن‌خواه، اخلاق‌گرا و دردمند، به پیروی از حکیم

ناصر خسرو علوی هرگز هنر خود را به پای "خوکان" نمی‌ریزد؛ چرا که این قیمتی در لفظ دری را نمی‌توان و نباید حرام و بی‌مقدار کرد.

کار هنرمند و نویسنده در آزادی به سامان می‌رسد. او می‌تواند بدون التزام نسبت به قدرت سیاسی و یا عقاید و مرام‌های گوناگون، اندیشه‌های خود و باورهای راستین خود را در آفرینش هنری و ادبی متبلور سازد. کار هنرمند و نویسنده از آن‌جا که تراوش اندیشه خلاق اوست می‌تواند درون‌مایه دینی، اخلاقی، سیاسی و اجتماعی داشته باشد؛ اما آنچه در قالب‌های هنری و ادبی تجسم می‌یابد، بازتاب صورت‌های خلاقانه ذهن هنرمند و نویسنده است نه "ساختن" شعر و موسیقی و داستان با "قصد" قبلی و یا به سفارش و فرمایش این و آن. از این‌رو، میان "قصیده" به عنوان یک قالب شعری و سایر شکل‌های شعر تفاوت وجود دارد. در قصیده شاعر از قبل طرحی را آمله کرده است که به طور معمول از وصف طبیعت آغاز می‌شود و به مدح و ستایش سلطان و فرمانروا می‌انجامد، از این‌رو معمولا طولانی است. در برابر قصیده می‌توان به "غزل" اشاره کرد. غزل یکی از آزادترین صورت‌های خلق ادبی است که در شعرهای حافظ شیرازی به اوج خود رسیده است. اندیشه آزاد در هنر و ادبیات، رمز جاودانه آفرینش هنری و ادبی است. شاعر و نویسنده دیندار و اخلاق‌گرا، بدون این که حاجت به صورت دستورهای دولتی و ذکر بایدها و ننبایدها در خطابه‌های سیاسی باشد، شخصیت و عقیده و نگاه خاص خود را در شعر و نثر تجسم می‌بخشد و مکنونات قلبی خویش را آشکار می‌کند. در برابر، می‌توان هنرمندان و نویسندگانی را در فرهنگ‌های مختلف یافت که بدون دلبستگی و یابندگی به دین، فرهنگ و ارزشی‌های اخلاقی، بنا به خواسته دولت‌ها، شعر دینی بسازند یا داستان اخلاقی تولید کنند و حسب سفارش، آن‌ها را در قالب‌ها و اندازه‌های دلخواه به سفارش دهنده ارائه دهند و مزد خود را بستانند.

بر اساس آنچه گذشت، نهاد هنر و ادبیات با توجه به ذات و غایت‌های هنری و ادبی نمی‌تواند وابسته به دولت باشد، مگر این که هنر و ادبیات با تهی شدن از گوهر و سرشت خاص خود و با درآمدن به صورت "شیء" و "ابزار"، تابعیت و قیومیت دولت را بپذیرد و کارپذیرانه، به جزئی از دستگاه قدرت سیاسی تبدیل شود.

استقلال نهاد هنر و ادبیات از یک سو زایشگر صورت‌های گوناگون هنری و ادبی در قلمروی آزاد، هماهنگ با ذات و سرشت هنر و ادبیات است و می‌تواند جامعه بشری را از انواع تولیدات هنری و ادبی برخوردار سازد؛ از سوی دیگر، رونق بازار هنر

و ادبیات و صلبر نشینی اصحاب هنر و ادب به طور طبیعی به اعتبار و اقتدار کشور و ملت می‌افزاید هویت ملی را فریبی و قوام می‌بخشد. اگر دولت دارای ویژگی‌های دموکراتیک و دادگرانه باشد، از دستاوردهای هنری و ادبی درس می‌آموزد به هنرمندان و ادیبان خود افتخار می‌کند و به سخن حکیمانه آنان گوش می‌سپارد که از سر لطفه کاری به کار اهل هنر و ادب نداشته باشد!

### نتیجه گیری

استقلال نهاد دین، دانش، هنر و ادبیات که بر سه شالوده نظری آزادی اندیشه، حقیقت‌جویی و مدارا استوار است از ویژگی‌های درونی آزادی اندیشه حقیقت‌جویی انسان در راه دشوار شکاکیت و خطاپذیری و سرانجام تساهل و مدارا در مواجهه با اندیشه‌ها و اعتقادات، سرچشمه می‌گیرد. فلسفه‌های این نهادها از امریت و قیومیت دولت در گوهر مستقل دین‌ورزی، دانش‌پژوهی و آفرینش‌های هنری و ادبی نهفته است. نهاد دین که جامعه‌های داوطلبانه است باید در کار دین‌پژوهی، دین‌شناسی و ارائه دستاوردهای خود در عرصه عمومی، آزاد و مستقل باشد. نهاد دانش در کاوش‌های علمی، در پدید آوردن نظریه‌های علمی و در نقادی و آزمون فرضیه‌ها و نظریه‌ها و به کارگیری روش‌های علمی، نمی‌تواند از اوامر و نواهی دولت دنباله‌روی کند و استقلال علمی خود را ناپایدار نگیرد. نهاد هنر و ادبیات به عنوان تبلور خلاقیت ذهنی انسان، تجلی آزادی اندیشه است. از آن رو که آزادی اندیشه امری درونی و خارج از دست‌اندازی دولت به مثابه نهادی است که با امور بیرونی سروکار دارد هنر و ادبیات نمی‌توانند الزام‌های رسمی دولتی را بپذیرند و به فرمان‌ها و حتی توصیه‌های خاوندان قدرت، گردن نهند. بر این اساس، قدرت سیاسی در هیات دولت، نه حق دست‌اندازی به گستره فعالیت‌های نهاد دین را داراست و نه اجازه دارد در راه‌های نیل به حقیقت در کارهای پژوهشی و در محتوا و صورت نظریه‌های گوناگون علمی، دخالت ورزد. همین‌گونه عرصه هنر و ادبیات برای خلوند قدرت سیاسی و دولتیان، منطبقه ممنوعه است؛ از آن رو که آفرینش هنری و ادبی، فقط در فضای پاک و آزاد اندیشه، تخیل و احساس، امکان‌پذیر است و پیدایش می‌یابد. البته استقلال نهاد دین، دانش، هنر و ادبیات از نهاد دولت، نافی تعامل سازنده میان آنان نیست. دولت دموکراتیک می‌تواند از دستاوردهای آزاد این نهادها، در کار نقد و ارزیابی، برنامهریزی و سیاستگذاری بهره‌های فراوان ببرد و با فروتنی و اعتدال فرصت از خرمن دانش، اندیشه و سنجش‌گری این نهادها، بهره ببرد و به اندازه توان و اقتدار خویش بیفزاید.

### پانویس‌ها

1. State / 2. Universal / 3. Truth
4. Locke: A Letter Concerning Toleration, P.p. 22 - 30 / 5. Ibid., P. 20
6. Kant: The Metaphysics of Morals, Reiss, P. 150
7. Ibid., P. 151
8. Ibid.
9. Rawls: A Theory of Justice, P. 212.
10. Ibid., P. 213.

۱۱. بازرگان: مرز میان دین و سیاست، ص ۵۲.
۱۲. همو: آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء، ص ۸۸.
۱۳. همان، ص ۷۷. نیز نگاه کنید به: محمودی، سیدعلی: نسبت میان دین و سیاست در اندیشه مهدی بازرگان، در بازرگان، راه پاک، صص ۳۷۷-۴۰۰.
۱۴. مطهری: "مشکل اساسی در سازمان روحانیت"، بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، صص ۸۲-۸۱.
۱۵. همان، صص ۱۸۴-۱۸۳.
۱۶. همان، صص ۱۸۵-۱۸۴.
۱۷. همان، ص ۱۸۴ / ۱۸. همان، ص ۱۹۸.
۱۹. همان، ص ۱۸۹.
۲۰. همو: پیرامون جمهوری اسلامی، ص ۲۵.
۲۱. همان، صص ۲۶-۲۵ / ۲۲. همان، ص ۲۶.
۲۲. همان جا / ۲۳. همان، ص ۲۷.

25. Higher Faculties / 26. Lower Faculty
27. Kant: The Contest of Faculties, Reiss, P. 176.
28. Ibid.

۲۹. من آنم که در بای خوکان تریزیم/ مر این قیمتی در لفظ دری را گزیده اشعار ناصر خسرو، انتخاب و شرح جعفر شعار، ص ۱۷.

### یادداشت‌ها

(۱) احمد قوام (قوام‌السلطنه) در آغاز پنجمین دوره نخست‌وزیری (از ۲۶ تا ۳۰ تیر ۱۳۳۱)، در اعلامیه مشهور خود آورده بود: به همان اندازه که از عوام‌فریبی در امور سیاسی بیزارم، در مسائل مذهبی نیز از ریا و سالوس منزجم. کسانی که به پنهان مبارزه با افراتویون سرخ از جاع سیاه را تقویت نمودند، لطمه شدیدی به آزادی وارد ساخته و زخمات بانین مشروطیت را از نیم قرن به این طرف به هدر دادند. من در عین احترام به تعالیم مقدسه اسلام، دینت را از سیاست دور نگاه خواهم داشت و از نشر خرافات و عقاید قهقرایی جلوگیری خواهم کرد. عاقلی: میرزا احمدخان قوام‌السلطنه در دوران قاجار و پهلوی، ص ۵۹۴.

(۲) سیدحسین مدرس در جلسه ۲۸۴ مجلس شورای ملی، دوشنبه بیست و یکم جوزا ۱۳۰۲ ش، برابر با بیست و پنجم شوال ۱۳۴۱ ق در نطقی که به مناسبت استیضاح از دولت مستوفی‌الممالک در دوره پانزدهم احمدشاه قاجار ایراد کرد در اشاره به نسبت میان دین و سیاست چنین گفت: ... منشا سیاست ما دینت ماست. ما نسبت به دول دنیا دولت هستیم؛ چه همسایه چه غیر همسایه چه جنوب چه شمال، چه شرقی، چه غرب و هر کسی متعرض ما بشود متعرض آن می‌شویم؛ هر چه باشد هر که باشد به قدری که ازمان برمی‌آید و ساخته است. همین ملانکه را با مرحوم صدر اعظم شهید عثمانی کردم. گفتم که اگر یک کسی از سرحد ایران بدون اجازه دولت ایران، پایش را بگذارد در ایران و ما قدرت داشته باشیم، او را با تیر

می‌زنیم و هیچ نمی‌بینیم که کلاه پوستی سرش است یا عمامه یا شاپو. بعد که گلوله خورد، دست می‌کنیم ببینیم خنثه شده است یا نه. اگر خنثه شده است، بر او نماز می‌کنیم و او را دفن می‌نماییم؛ والا که هیچ، پس هیچ فرق نمی‌کند. دینت ما عین سیاست ما هست. سیاست ما عین دینت ماست. ما با هم دوستیم، ملامی که با ما دوست باشند و متعرض ما نباشند. همان قسم که به ما دستور العمل داده شده است، رفتار می‌کنیم.

ترکمان: مدرس در پنج دوره تقنینیه جلد اول، ص ۳۳۰. در متن بالا، مدرس با یادکرد این عبارت که: "منشا سیاست ما دینت ماست، سیاست را بر شالوده دین استوار می‌سازد. این جمله برای فهم دیدگاه مدرس در مورد رابطه دین و سیاست مهم و کلیدی است. جمله‌های بعدی مدرس که می‌گوید: "دینت ما عین سیاست ما هست. سیاست ما عین دینت ماست، می‌باید در پرتو عبارت پیشین فهمیده شود، زیرا برای مدرس، سیاست و دینت هم‌عرض و هم‌راز نیستند بلکه سیاست در طول دینت قرار می‌گیرد. مثال‌هایی که مدرس به دنبال دو عبارت یاد شده به میان می‌آورد یادآور این حکم نامور اخلاقی است که: "آنچه بر خود می‌پسندی، بر دیگران بیسند و آنچه بر خود نمی‌پسندی، بر دیگران همسند". به نظر می‌رسد در این نطق اشاره مدرس به دین - با توجه به مثال‌هایی که می‌آورد - بیشتر ناظر به بعد اخلاقی دین باشد. چنان که این متن آشکارا نشان می‌دهد سخن مدرس در باب نسبت میان دین و سیاست است. با این دیدگاه که سیاست ما بر مدار دین ما استوار است. از این سخنان، به هیچ وجه موضوع وابستگی نهاد دین به نهاد سیاست (دولت) به دست نمی‌آید.

### کتابنامه

بازرگان، مهدی: مرز میان دین و سیاست، [بی‌جا، بی‌تا]، [بی‌تا].

-: آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۷.

ترکمان، محمد: مدرس در پنج دوره تقنینیه، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۲، جلد اول.

شعار، جعفر (انتخاب و شرح): گزیده اشعار ناصر خسرو، تهران، نشر قطره، ۱۳۳۷.

عاقلی، باقر: میرزا احمدخان قوام السلطنه در دوران قاجار و پهلوی، تهران، سازمان انتشارات جاوید، ۱۳۷۶.

محمودی، سیدعلی: فلسفه سیاسی کانت، اندیشه سیاسی در گستره فلسفه نظری و فلسفه اخلاق، تهران، نشر نگاه معاصر، ۱۳۸۴.

-: نسبت میان دین و سیاست در اندیشه مهدی بازرگان، بازرگان، راه پاک، تهران، کویر، ۱۳۸۴.

مطهری، مرتضی: "مشکل اساسی در سازمان روحانیت"، بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، تهران، شرکت سهامی انتشار، [بی‌تا].

-: پیرامون جمهوری اسلامی، تهران، صدرا، ۱۳۸۲.

Kant, Immanuel, The Metaphysics of Morals, Trans. H. B. Nisbet Kant; Political Writings, ed- H- S- Reiss, Cambridg University Press, 1991.

Idem, The Conlest of Faculties, Trans. H. B. Nisbet, Kant; Political Writings, ed- H- S- Reiss, Cambridg University Press, 1991.

Locke, John, A Letter Concerning Toleration, ed. P. Romanell, New York, Bobbs Merrill, 1955.

۱. تلویین و تکمیل سخنرانی مورخ ۱۳۴۱/۶/۲۱ در دومین کنگره انجمن‌های اسلامی ایران، مسجد جامع نارمک.